

زنده در آتش

آلبرتو ا. مارتینز

زنده در آتش

جوردانو برونو، گالیله و
دادگاه تفتیش عقاید

ترجمه‌ی جمیل آریایی

زئسالات ماریار

- سرشناسه : مارتینز، آلبرتو، ۱۹۷۰- م. -1970- Martínez, Alberto A., 1970-
عنوان و نام پدیدآور : زنده در آتش : جوردانو برونو، گالیله و دادگاه تفتیش عقاید/آلبرتو ا. مارتینز ؛
ترجمه‌ی جمیل آریایی.
مشخصات نشر : تهران: مازیار، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری : ۳۲۸ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
فروست : قلمرو علم
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۶۱-۲۸-۴
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
یادداشت : عنوان اصلی : Burned Alive : Bruno, Galileo and the Inquisition, 2018
موضوع : برونو، جوردانو، ۱۵۴۸-۱۶۰۰ م.
Bruno, Giordano
گالیله، گالیله نو، ۱۵۶۴-۱۶۴۲ م.
Galilei, Galileo
کیهان‌شناسی -- تاریخ -- قرن ۱۶
Cosmology -- History -- 16th century
فیلسوفان ایتالیایی -- سرگذشتنامه
Philosophers -- Italy -- Biography
منجمان -- ایتالیا -- سرگذشتنامه
Astronomers -- Italy -- Biography
دانشمندان -- ایتالیا -- سرگذشتنامه
Biography -- Italy -- Scientists
بدعت و بدعت‌گذاران مسیحی -- ایتالیا -- سرگذشتنامه
Christian heresies -- Italy -- Biography
شناسه افزوده : آریایی، جمیل، ۱۳۳۰- ، مترجم
رده‌بندی کنگره : B۷۸۳
رده‌بندی دیویی : ۱۹۵
شماره کتابشناسی ملی : ۸۹۳۱۷۱۹

www.mazyarpub.ir
mazyarpub@yahoo.com

سئالات مازیار

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۲۹۶ (ظروفچی) طبقه اول، واحد ۴، تلفن ۶۶۴۶۲۴۲۱
ثبت علامت تجاری: ۳۵۳۴۲۴

زنده در آتش

جوردانو برونو، گالیله و دادگاه تفتیش عقاید

آلبرتو ا. مارتینز

ترجمه‌ی جمیل آریایی

صفحه‌آرایی مرواک.

چاپ اول ۱۴۰۲

شمارگان ۱۲۰۰

چاپ و صحافی طیف‌نگار

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۶۱-۲۸-۴

مواد اولیه این کتاب به صورت آزاد تهیه شده است.

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۵	۱. گناهان جوردانو برونو
۱۸	فیثاغورس و کپرنیک
۳۰	زمین در حال حرکت و راهب فراری
۴۲	زندانی دادگاه تفتیش عقاید
۵۲	گزاره‌های توهین‌آمیز در کتاب‌های برونو
۸۱	آتش و دود
۸۸	چرا اهالی رُم برونو را کشتند
۱۱۳	۲. بیگانگان در ماه؟
۱۱۷	کپلر ایده‌ی حیات در جهان‌های دیگر را اعلام می‌کند!
۱۳۰	کامپانلا زندانی و شکنجه شد
۱۳۹	بلارمینو و دشمنان برونو
۱۵۵	گالیله در خطر
۱۸۳	۳. دشمنان گالیله
۱۹۴	کامپانلا از زندان از گالیله دفاع می‌کند
۲۰۳	گالیله دوباره از نظریه‌های فیثاغورسی دفاع می‌کند
۲۳۱	اینچوفر علیه نوفیثاغورسی‌ها
۲۴۰	نه حیاتی در جهان‌های دیگر، نه زمین زنده
۲۶۵	تبعید و مرگ کامپانلا
۲۷۱	۴. جهان‌های روی ماه و ستارگان
۲۷۲	واقعاً، چقدر ارتدادی؟
۲۸۱	خورشیدهای بی‌شمار بلارمینو

۲۸۶

۲۹۹

۳۱۹

۳۲۳

انتقادهای پس از مرگ گالیله

نتیجه‌گیری

قدردانی‌ها

مصاحبه با نویسنده

مقدمه

کسان زیادی گاليله را می‌شناسند و می‌دانند که او می‌گفت زمین به دور خورشید حرکت می‌کند. هم‌چنین می‌دانند که به همین دلیل با کلیسای کاتولیک به مشکل برخورد. دادگاه تفتیش عقاید کاتولیک رم، گاليله پیر را محکوم کرد که برای بقیه‌ی عمر دست از آزادی‌اش بشوید. امروزه مردم گاليله را به عنوان قهرمانی در تاریخ علم می‌ستایند.

کمتر کسی جوردانو برونو را می‌شناسد. سال‌ها قبل از گاليله، برونو را نیز مفتشان محاکمه کردند و به هشت سال زندان محکوم ساختند. او در نهایت به اشد مجازات محکوم شد و زندانبانان او را با دهان بسته به تیر بستند و در تلی از آتش زنده زنده کباب کردند و سوزاندند.

تاریخدان‌ها می‌گویند که برخلاف گاليله، جوردانو برونو را از بابت باورهای اخترشناختی یا کیهان‌شناختی‌اش محکوم نکردند. لیکن برونو روزبه‌روز مشهورتر می‌شود. او در ساخت سریال محبوب تلویزیونی کیهان نقش بازی کرد. نخستین اپیزود آن که بیشتر زمان پخش‌اش را به جوردانو برونو اختصاص داده بود در سال ۲۰۱۴ روی آنتن رفت و دست‌کم هفت میلیون نفر در ایالات متحده آن را تماشا کردند. راوی این سریال، نیل دوگراس تایسون اخترفیزیکدان، گفت که برونو زندگانی خود را با علنی کردن دیدگاه‌اش درباره‌ی کیهان به خطر انداخت زیرا جریمه‌ی انجام این کار در این دنیا، وحشیانه‌ترین شکل مجازات بی‌رحمانه و نامتعارف بود. دیری نگذشت مفسران بسیاری شاکی شدند که سریال کیهان با ادعای این که دادگاه تفتیش عقاید برونو را از بابت دیدگاه‌های کیهان‌شناختی‌اش به قتل رساندند، برونو را درست به تصویر نکشیده است.

این کتاب، برخلاف همه‌ی انتظارات، نشان می‌دهد که جوردانو برونو از بابت باورهایی که درباره‌ی جهان هستی داشت، زنده زنده سوزانده شد.

برونو می‌گفت که زمین روح دارد و زمین‌های زیادی وجود دارند. با وجود این، ندانستند که آن باورها ارتداد، یعنی جنایاتی علیه خداوند، در نظر گرفته می‌شدند که مجازات‌شان مرگ بود. من با بازبینی کتاب‌هایی درباره‌ی ارتداد و قانون کاتولیک، دریافتم که این باورها مدت‌ها قبل از این که برونو از آنها دفاع کند، ارتدادی شمرده می‌شدند. برونو و نویسندگان علمی بعدی این را نمی‌دانستند. گذشته از این، کتاب حاضر نشان خواهد داد که همین باورهای نکوهیده در مخالفت کلیسای کاتولیک با گالیله نیز مطرح بودند.

بیش از صد سال است مردم به این فکر کرده‌اند که آیا محاکمه‌ی معروف گالیله با محاکمه‌ی پیشین تفتیش عقاید علیه برونو رابطه داشته است یا نه. این کتاب نشان خواهد داد که این دو محاکمه به راستی با یکدیگر پیوند داشته‌اند. عده‌ای از منتقدان گالیله از او رنجیده‌اند که از باورهای «وحشتناک» برونو، یعنی هستی زمین‌های زیاد و این که زمین حرکت می‌کند چون روح دارد، حمایت کرده است.

مسیحیان این‌گونه باورهای فیثاغورسی را مردود شمرده‌اند. فیثاغورس در دوران باستان پردازنده‌ی این نظریه بود که زمین یکی از ستارگان است و این که زمین حرکت می‌کند. با وجود این، به مدت هزار سال تاریخدان‌ها پی نبردند که مسیحیان برجسته فیثاغورس و پیروانش را گنهکاران فریبکار و رهروان ناخلف عیسی مسیح دانسته‌اند. کتاب حاضر انقلاب کپرنیکی را از این منظر نادیده گرفته‌شده روشن خواهد کرد. حیرت‌آور است که دلیل محکومیت برونو در اصل از دفاع وی از چنین باورهایی باشد، باورهایی چون هستی تعداد زیادی زمین و روح زمین. مهم‌تر از همه، این کتاب دست‌نوشته‌ی چاپ‌نشده‌ای را برملا می‌کند که در آن منتقدترین داور گالیله، مؤلف منفی‌ترین گزارش‌هایی که دادگاه تفتیش عقاید علیه وی به کار برد، گالیله و کپرنیکی‌ها را سرزنش می‌کند. دادگاه تفتیش عقاید کپرنیکی‌ها را «فرقه»ی نو فیثاغورسیان شناخت و محکوم‌شان کرد. این داستان در باب ریشه‌های تقابل خشونت‌بار میان علم و مسیحیت است. حقیقت این است که این دو بیشتر اوقات با یکدیگر مخالف بودند.^۱ در واقع،

1. Ronald L. Numbers, ed., *Galileo Goes to Jail and Other Myths about Science and Religion* (Cambridge, ma, 2009).

مسیحیت اغلب حامی مالی و پشتیبان علوم بوده است. لیکن ما هنوز نمی‌دانیم که میان برونو، گالیله، و کلیسا چه گذشته است.

بازگویی این داستان دلیل دیگری نیز دارد و آن برنده شدن دادگاه تفتیش عقاید رم است. این دادگاه نه تنها موفق شد برونو را بکشد و گالیله را ساکت کند، بلکه نگذاشت مردم از باورهای برونو آگاه شوند. تا به امروز که بیش از چهار صد سال از مرگ برونو می‌گذرد، اکثر دانشمندان و آموزگاران نمی‌دانند که نظر جوردانو برونو درباره‌ی جهان هستی به مراتب درست‌تر از باورهای کپرنیک، کپلر، و گالیله بوده است. دانشمندان تا به امروز پی نبرده‌اند که برونو نیز هم‌تراز این مردان بزرگ است.

دلیل‌اش این بود که دادگاه تفتیش عقاید کتاب‌های برونو را ممنوع کرد و سوزاند. مردان مذهبی فهرست کتاب‌های ممنوعه، همه‌ی کاتولیک‌ها را از خواندن، نقل‌قول کردن، بحث کردن یا حتی یادآوری کردن باورهای برونو منع کرد. کاتولیک‌ها حتی از آوردن نام برونو نیز منع شدند. برونو مرتد بود و کاتولیک‌ها نمی‌بایست درباره‌ی باورهای ارتدادی می‌نوشتند. از این رو آن‌ها نقش برونو را در آرامستان تاریخ اخترشناسی و کیهان‌شناسی دفن کردند.

حال، آنچه به راستی رخ داد به شرح زیر است. مثل کپرنیک، برونو نیز باور داشت و ادعا کرد که زمین حرکت می‌کند، آن هم در دورانی که کسی جرأت چنین اظهارنظری را نداشت که سال‌ها قبل از گالیله و کپلر بود. کپرنیک، کپلر، و گالیله به غلط ادعا کردند که خورشید و ستارگان حرکت نمی‌کنند. لیکن برونو به درستی گفت که آن‌ها حرکت می‌کنند. گالیله در سال ۱۶۱۳ پی برد که خورشید حول محورش دوران می‌کند، اما بر خلاف برونو، نفهمید که خورشید در فضا نیز حرکت می‌کند.

کپرنیک، کپلر، و گالیله باور داشتند که خورشید مرکز کل جهان هستی است که این نیز غلط بود. در عوض برونو به درستی توضیح داد که جهان هستی هیچ مرکزی ندارد. کپرنیک، کپلر، و گالیله باور داشتند که ستارگان همه روی نوعی فلک آسمانی مرتب شده‌اند، لیکن این نیز اشتباه فاحش دیگری بود. در عوض برونو عالمانه استدلال کرد که ستارگان در فضای بی‌نهایت بی‌کران به طور همگن توزیع شده‌اند.

کپرنیک، کپلر، و گالیله گمان می‌کردند که خورشید ستاره نیست. بر عکس، برونو به درستی اصرار می‌ورزید که خورشید ستاره است، همه‌ی ستارگان خورشیدهایی هستند، و بسیاری از آن‌ها از خورشید بزرگترند. وی این ادعاها را برای نخستین بار در سال ۱۵۸۴ منتشر کرد. تنها پنج دهه بعد در سال ۱۶۳۳، گالیله به اختصار پیشنهاد کرد که ستارگان خورشیدهایی هستند، آن هم در صدای یکی از شخصیت‌های خیالی کتاب‌اش با عنوان گفتگو در باب دو نظام اصلی جهان.

کپرنیک، کپلر، و گالیله به اشتباه گفتند که مدارها و حرکت‌های سیارات دایره‌ای هستند. اما برونو در سال ۱۵۸۴ به حق آن را انکار کرد و تأکید داشت که حرکت‌های آسمانی دایره‌ای کامل نیستند. ۳۵ سال بعد از او کپلر پی برد و ثابت کرد که مدارهای سیارات دایره‌ای کامل نیستند. گالیله به ظاهر با ادعاهای برونو یا کپلر موافق نبود که این مدارها دایره‌ای نیستند. وی به غلط استدلال کرد که همه‌ی حرکت‌های آسمانی دایره‌ای هستند.

از این‌ها که بگذریم، برونو در سال ۱۵۸۴ به درستی گفت که کره‌ی ماه کوه‌ها و دره‌هایی دارد. کپرنیک، کپلر، و گالیله چنین پیشگویی یا ادعایی را منتشر نکردند. با وجود این، گالیله در سال ۱۶۱۰ با تلسکوپ‌اش تأیید کرد که کره‌ی ماه کوه‌ها و دره‌هایی دارد.

برونو در سال ۱۵۸۴ و از آن پس بارها ادعا داشت که «تعداد بی‌شماری ستاره» وجود دارند، ستارگانی که قبلاً دیده نشده‌اند. کپرنیک، کپلر، و گالیله چنین ادعا یا پیشگویی‌ای نکردند. گالیله در سال ۱۶۱۰ با تلسکوپ‌اش ستارگان بی‌شماری را آشکارسازی کرد که در تاریخ آدمی کسی آن‌ها را ندیده بود. وی از این یافته‌ی خود روی جلد کتاب‌اش با عنوان کشف «بی‌شماری ستاره» یاد کرد. برونو برهان آورد که این ستارگان را سیاراتی احاطه کرده‌اند و این سیارات به چشمان ما نامرئی هستند. کپرنیک و گالیله این ادعا را نکردند و کپلر حتی منکر آن شد. در اینجا هم حق با برونو بود، چون اخترشناسان چهار قرن بعد در سال ۱۹۸۸ دست‌آخر هستی سیاره‌ای را در خارج منظومه‌ی شمسی ما آشکارسازی و تأیید کردند. اخترشناسان تا به امروز، آن‌گونه که برونو انتظار داشت، هزاران سیاره را پیدا کرده‌اند. این سیارات به «سیارات فرامنظومه‌ای» معروف هستند. در ماه می سال ۲۰۱۶ مقالات خبری گزارش کردند که اخترشناسان اخیراً با

نوعی تلسکوپ فضایی هستی تعداد به مراتب بیشتری از سیارات هم‌اندازه‌ی زمین را تأیید کرده‌اند. طنزآمیز است که نام این تلسکوپ فضایی که دقیقاً برای آشکارسازی سیارات فرامنظومه‌ای طراحی شده است، تلسکوپ فضایی کپلر نام دارد، او که هستی سیارات فرامنظومه‌ای را انکار کرد. چه خوب بود که آن را تلسکوپ برونو می‌نامیدند.

وانگهی، برونو غیر از زمین، چند سیاره‌ی دیگر را نیز شناسایی کرد که با قمرهایی احاطه شده بودند. کپرنیک، کپلر، و گالیله به این‌گونه سیارات فکر نکرده بودند. هر چند، گالیله در سال ۱۶۱۰ قمرهایی را کشف کرد که سیاره‌ی مشتری را دور می‌زدند. همان‌طور که برونو گفته بود، امروزه اخترشناسان انتظار دارند که قمرهایی سیارات فرامنظومه‌ای را دور بزنند.

به علاوه، برونو استدلال کرد که سیارات از همان عناصر زمین ساخته شده‌اند. حالا اخترفیزیکدان‌ها می‌دانند که سیارات در واقع از همان عناصر زمین ما ساخته شده‌اند، لیکن در نسبت‌های متفاوت. فضاپیماهای ما نیز سطح این زمین‌ها را کاویده‌اند. برونو پیشنهاد کرد که اجسام آسمانی نیز مثل زمین جو دارند. در این باره نیز حق با او بود.

برونو به این هم فکر کرده بود که چه بسا انسان‌ها بتوانند در این زمین‌های دوردست قدم بگذارند و زندگی کنند، حتی نزدیکترین زمین به ما، یعنی کره‌ی ماه. بر خلاف او، کپرنیک چنین ادعایی نکرده است. به راستی که در سال ۱۹۶۹ انسان‌ها توانستند به کره‌ی ماه سفر کنند و روی آن قدم بزنند. بعد از نوشته‌های برونو و رصدهای قمری گالیله بود که گالیله به این فکر افتاد که شاید موجوداتی وجود داشته باشند که روی ماه زندگی کنند. لیکن وی در این باره مطلب زیادی ننوشته و گاهی هم آن را انکار کرده است.

در سال ۱۶۱۰ که گالیله کتابی منتشر کرد و از کشف‌های تلسکوپی شگفت‌انگیزش — کوه‌های روی کره‌ی ماه، قمرهای اطراف مشتری و ستارگان بی‌شمار — پرده برداشت، مستندات او نظریه‌ی کیهان‌شناختی کپرنیک را تأیید نکردند. در عوض این مستندات ادعاهای برونو درباره‌ی جهان هستی را تأیید کردند. کپلر به این نکته اشاره کرد.

برونو پیشگویی‌هایی کرد که تأیید نشده‌اند. یکی از آن‌ها که بارها روی آن

تأکید داشت، این بود که موجودات بیگانه‌ای روی اجرام آسمانی غیر از زمین زندگی می‌کنند. امروزه بسیاری از اخترشناسان و اخترزیست‌شناسان باور دارند که این پیشگویی برونو نیز درست است، اما علی‌رغم بررسی‌های اخترشناختی بی‌شماری که انجام داده‌اند هنوز شاهد روشنی بر هستی این موجودات بیگانه پیدا نشده است. حال اگر روزی چنین شواهدی را بیابند، ثابت خواهند کرد که این ادعای جوردانو برونو نیز درست بوده است.

گراف نیست که بگوییم ما در جهان کپرنیکی خورشیدمرکزی دنج زندگی می‌کنیم. ما در جهان فراخ جوردانو برونو زندگی می‌کنیم. این مرد کیست که درباره‌ی چیزهای زیادی چنین راست می‌گفت؟ چرا او در تاریخ اخترشناسی تا این اندازه مهجور مانده و خوار شمرده شده است.

دانشمندان و تاریخدانانی که برونو را می‌شناسند هرگز چنین فکری نکرده‌اند، بلکه او را جدی نگرفته و گفته‌اند که برونو دانشمند نبوده است. چرا دانشمندان و معلمان تا این حد از برونو بی‌خبر بوده‌اند؟ دلیل آن می‌تواند نتیجه‌ی سانسور دیرپای کاتولیکی آثار برونو باشد. دادگاه تفتیش عقاید برنده شد. در این کتاب شرح می‌دهم که چرا باورهای برونو متولیان کاتولیکی را به این اندازه آزرده و چرا در اشاعه‌ی باورها او، مردان معروفی چون کپلر و گالیله تعلق کرده‌اند.

قبل از هر چیز باید از رویکردی که دارم بگویم. من از منابع اصیل اولیه استفاده کرده‌ام. هم‌چنین به آثار دانشگاهی رجوع کرده‌ام که بسیار مفید بوده‌اند، لیکن از بحث‌های درازدامن نوشتار جامع و باارزش سرباز زده‌ام. بیشتر مواقع به جای این که از تفاسیر استفاده کنم، از منابع اولیه نقل قول کرده‌ام. از مطالعه تکامل افسانه‌ها در تاریخ علوم و ریاضیات می‌دانم که افزودن یا حذف کردن هر تک‌واژه‌ای می‌تواند معنی را به کل عوض کند. از این رو هر جا تفسیر جالبی را در کتاب یا مقاله‌ای دیده‌ام بلافاصله به این فکر افتاده‌ام که در واقع اصل آن چه می‌گوید؟ این که ترجیح می‌دهم نقل قول کنم، بازتابی از این گرایش من است. در بسیاری از موارد تفاسیر خودم، از منابع اولیه را آورده‌ام که بیشتر به زبان‌های ایتالیایی، لاتین، یونانی، فرانسوی،

و اسپانیایی هستند. به جای ابداع عباراتی برای توصیف وزن و قافیه‌ی شاه‌بیت اشعار و ترانه‌ها، آن‌ها را تحت‌اللفظی ترجمه کرده‌ام.

کاتبان تصویر حدسی رنگین و خیال‌انگیزی از گذشته نشان می‌دهند. لیکن من رویکردی را می‌پسندم که میانه‌رو باشد و در آن کاتبان برای این که روشن کنند در گذشته چه اتفاق افتاده است تلاش زیادی می‌کنند تا بی‌طرف بمانند و افکارشان را در روایت واقعیت‌ها دخالت ندهند. منابع قدیمی که معمولاً از نقل‌قول‌ها استفاده می‌کنند در برابر کاتبانی که تفاسیر یکدیگر را بازنویسی می‌کنند، چه ارزشی می‌توانند داشته باشند و چقدر ابهامات را رفع می‌کنند؟ برای مثال، در آغاز که برونو را از منابع ثانویه مطالعه می‌کردم دیدم که میان آن‌ها اختلاف نظر زیاد است. هر بار که کاتبی چهار یا پنج اتهام علیه را برونو را نام می‌برد، می‌خواستم بدانم که اتهامات دیگر وی چه بوده‌اند؟ این چند اتهام را چگونه در قالب اتهام بزرگتری می‌توان جا داد؟ آنگاه که به خود منابع اولیه رجوع کردم دیدم ده‌ها اتهام به برونو وارد کرده‌اند. با وجود این بیان همه‌ی آن‌ها کار بسیار نامتعارفی است. اگر ببینیم که منبع ثانویه‌ای این کار را کرده است، آنگاه به جیک و پوک این اتهامات پی می‌بریم.¹ از این رو، ادعاهای خاصی را، نه در شکل پاراگراف، بلکه در شکل فهرست‌های روشن‌گرانه‌ای آورده‌ام و در آن‌ها به منابع اصیل پای‌بند بوده‌ام و مستندات را روشن‌تر از آنچه در شکل پاراگرافی ممکن بود، سازماندهی کرده‌ام. چنین فهرست‌هایی بیان می‌کنند که چگونه مرتبط‌ترین اتهامات در مجموعه‌ی گسترده‌ی واحدی می‌گنجند.

قرن‌هاست که مردم اندیشه‌های فیثاغورس و پیروانش را به اشکال گوناگون زیادی تفسیر کرده‌اند. در کتاب پیشین‌ام با عنوان آئین فیثاغورس نشان دادم که تفاسیر عالمان از اندیشه‌های او تفاوت‌های بنیادینی با یکدیگر دارند. عده‌ای فیثاغورس را چندخدایی، عده‌ای دیگر تک‌خدایی، عده‌ای نیز بی‌خدا گفته‌اند. دیگرانی هم گفته‌اند که او به وحدت وجود اعتقاد داشته، یا از آموزه‌های یهودی تقلید کرده، یا بودایی، یا تثلیث‌باور بوده، و قس علی هذا. عده‌ای از کاتبان

1. Maurice A. Finocchiaro, 'Philosophy versus Religion and Science versus Religion: The Trials of Bruno and Galileo', in *Giordano Bruno: Philosopher of the Renaissance*, ed. Hilary Gatti (Burlington, vt, 2002), pp. 51–85.

می‌گویند که فیثاغورس آریستوکرات بوده است. برای بعضی‌ها، او انقلابی تبعیدی فقیری بوده است. عده‌ای او را سوسیالیست، عده‌ای کمونیست دانسته و عده‌ای هم استدلال کرده‌اند که او از رهروان آغازین افکار دموکراسی خواهانه بوده است. این طیف بس گسترده‌ی تفاسیر را که دیدم بر آن شدم تا تفسیری بر آن‌ها نیفزایم. تاریخ مشحون از رویدادهای شگفت‌انگیزی است که به واقع رخ داده‌اند، از جمله بسیاری که بحثی از آن‌ها به میان نیامده و از این رو تاریخ به خیال‌پردازی‌های من نیازی ندارد. آنچه گفتم به ویژه در مورد دادگاه گالیله مصداق دارد که بانی چنان غنایی از تألیفات بوده است که به قول دانشمندی «چنان غنایی از تألیفات که در آن شناسایی گمانه‌زنی از واقعیت مشکل است ... که دلیلی است بر این که عقب‌نشینی کنیم و از توفان لفاظی‌ها و سیل فرضیه‌ها که هم‌چنان بر ابهام واقعیت موارد می‌افزایند در امان بمانیم»^۱.

بنابراین سعی کرده‌ام از استنتاج‌های ناموجه دوری کنم. دست‌آخر، خواهش می‌کنم توجه داشته باشید که من در جملات‌ام به طور ضمنی به چیزی اشاره نمی‌کنم، بلکه منظورم را به صراحت بیان می‌کنم. کتاب‌ها ساختارهایی هستند که معنا تولید می‌کنند. نویسنده همه‌ی معنی‌هایی را که جملات در ذهن خوانندگان تولید می‌کنند کنترل نمی‌کند و اندیشه‌ها و تعاریف خود را در کتاب می‌آورد. به هر حال تقابل اندیشه‌ها با ارزش است. امیدوارم این کتاب به بحث‌های هیجان‌انگیزی دامن بزند.

1. Peter Godman, *The Saint as Censor: Robert Bellarmine between Inquisition and Index* (Leiden, 2000), pp. 214–15. See also William Shea and Mariano Artigas, *Galileo Observed: Science and the Politics of Belief* (Sagamore Beach, ma, 2006).

گناهان جوردانو برونو

در سال ۱۶۱۶ دادگاه تفتیش عقاید رم فرمان داد تا گالیلئو گالیله از باورش به این که زمین به دور خورشید حرکت می‌کند دست بردارد.

مفتش پیر و بدنام، کاردینال روبرتو بلارمینو که امروزه به بلارمینو معروف است، رسماً به گالیله هشدار داد که از این پس نمی‌تواند به این باور خود پای‌بند باشد وگرنه زندانی می‌شود. همزمان با آن فهرست کتاب‌های ممنوعه نیز نظریه‌ای را که می‌گفت زمین حرکت می‌کند ممنوع کرد و آن را «آموزه‌ی غلط فیثاغورسی» نامید.^[۱] گالیله نیز آن را به فیلسوف باستانی فیثاغورس نسبت داد.

سال‌ها قبل، در دهه‌ی ۱۵۹۰، عده‌ای از همان مفتشین از جمله کاردینال بلارمینو از جوردانو برونو، زندانی آن زمان دادگاه تفتیش عقاید رُم، بازجویی و باور وی به حرکت زمین را سرزنش کردند. با وجود این، برونو شجاعانه از نظریه‌ی حرکت زمین دفاع کرد چون آن را نوعی روح به حرکت درمی‌آورد. او نیز پیش مفتشان این باور را «آموزه‌ی فیثاغورسی» نامیده بود. پیوند گم‌شده‌ی میان دادگاه‌های مشهور برونو و گالیله همین بود.

«فیثاغورسی» دیگر چه واژه‌ای است؟ اکثر کسانی که درباره‌ی گالیله می‌نویسند، حتی از این واژه نام نمی‌برند. لیکن اگر چنین کنیم، چیزی را از دست می‌دهیم، چون آن مرد یونان باستان که معلمان مدرسه از وی به عنوان ریاضیدان معروف یاد می‌کنند، یعنی فیثاغورس، استثنایی بود. وی در ایتالیای جنوبی زندگی کرد و در آنجا فیلسوف یا رهبر مذهبی شد و در حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح ناصری (همان حضرت مسیح است که در ناصره به دنیا نیامده بود، لیکن تا زمانی که وحی بر وی نازل نشد در آن شهر ماند) از دنیا رفت. در واقع سندی در دست نیست که بگوید فیثاغورس کاری کرد که قرن‌ها بعد باعث شهرت‌اش شد، یعنی سندی نداریم که بگوید او قضیه‌ای در هندسه را اثبات کرده است. در عوض مردم

روزگاران باستان به دلایل دیگری او را می‌شناختند. به ویژه، مسیحیان او را رهبر مذهبی کافران، رقیب عیسی مسیح می‌دانستند. گویا فیثاغورس می‌گفت که وقتی که ما می‌میریم، روح از بدن مان خارج و در جسم دیگری دوباره متولد می‌شود. مردم باورهای عجیبی نیز درباره‌ی زمین به فیثاغورس نسبت می‌دادند که می‌گفت زمین جسمی آسمانی است و حرکت می‌کند.

پیروان فیثاغورس گروهی پراکنده و سرّی بودند. مثل نوعی آئین، رازداری و سکوت به جای می‌آوردند و به سوگند و باورهای دینی باستان اعتقاد داشتند. فلاسفه‌ی کنجکاو قرن وقت صرف کردند تا به اسرار فیثاغورس پی ببرند. جوردانو برونو، به ویژه، «مکتب فیثاغورس» را می‌ستود. اما کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها هر دو برونو را تکفیر کردند. برونو که مسیحی معتقدی بود می‌خواست نان و شراب — جسم عیسی مسیح — بخورد، لیکن آن‌ها او را از انجام آن منع کردند. دادگاه تفتیش عقاید در سال ۱۵۹۲ برونو را در ونیز دستگیر کرد و به زندان انداخت. او انکار کرد که مرتد است و خود را فیلسوف خواند. لیکن از بعضی باورهایی که به روح و جهان‌های زیاد داشت دفاع کرد و گفت «جهان‌های بی‌شمار خاصی شبیه به زمین هستند که من هم مثل فیثاغورس فکر می‌کنم ستاره‌اند، از جمله کره‌ی ماه، سیارات دیگر و ستارگان دیگر که تعدادشان بی‌نهایت زیاد است.»

برونو هم چنین متهم شد که به عیسی مسیح، مریم باکره، و دیگران ناسزا گفته است. پاپ و دادگاه تفتیش عقاید ادعا کردند که «همه‌ی این گزاره‌ها کفرآمیز هستند و برای نخستین بار نیست که امروزه ما می‌گوییم، بلکه قدیمی‌ترین پدران کلیسا و بارگاه پاپ گفته‌اند.»^[۲] در روز سه‌شنبه‌ی ماه فوریه‌ی سال ۱۶۰۰، جوردانو برونو را زنده در آتش سوزاندند. وی هنوز به سن ۵۲ سالگی نرسیده بود. کمتر از ده سال بعد، گالیله با تلسکوپ دست‌ساز خود کره‌ی ماه را رصد کرد و به کشف فوق‌العاده‌ی دست‌یافت و کوه‌ها و دره‌هایی را روی کره‌ی ماه دید. فکر کرد که سندی دیداری به دست آورده است تا «این اعتقاد فیثاغورسی باستانی را زنده کند که کره‌ی ماه شبیه به زمین دیگری است.»^[۳] آیا کره‌ی ماه و سیارات فقط اجرامی نورانی نبوده، بلکه زمین‌های دیگری بودند؟

اما گالیله به پرسر و صداترین حامی اخیر نظریه‌ای که می‌گفت اجرام آسمانی زمین‌هایی هستند، به مردی که مرده بود و نمی‌بایست کسی از او نام

ببرد، یعنی جوردانو برونوی مرتد، اشاره‌ای نمی‌کند. در اینجا سری نهفته است. «گزاره‌های کفرآمیز» باستانی چه بودند که مفتشین گفتند خاصه‌ی برونو نبوده، بلکه «باستانی‌ترین پدران کلیسا» و دربار پاپ از آن‌ها یاد کرده بودند؟

همین‌طور در دادگاه تفتیش عقاید گالیله در سال ۱۶۳۳، پرسش این است که چرا عده‌ای از متولیان کلیسا این چنین از «آموزه‌ی غلط فیثاغورسی» حرکت زمین آزرده‌خاطر بودند؟ حتی حامی پیشین گالیله، پاپ اوربان هشتم نیز برآشفتم. پاپ شاک‌ی بود که گالیله «جسارت کرده و وارد جایی شده که نباید می‌شد و به حادثین و خطرناک‌ترین مباحثی پرداخته که می‌توانستند در آن روزگاران آشوبی به پا کنند... مباحثی که بیشترین آسیب را به دین می‌زنند و مباحثی بدتر از آن‌ها را نمی‌شد ارائه کرد.» پاپ آن را «انحرافی‌ترین ایده‌ای نامید که نمی‌توان آن را از بین برد.»^[۴]

اما چرا؟

عده‌ای یسوعی می‌گفتند که کتاب سال ۱۶۳۲ گالیله «برای کلیسای مقدس مخرب‌تر از آثار لوتر و کالوین» است.^[۵]

اما چرا؟

بر اثر نفوذ مارتین لوتر و جان کالوین، کلیسای کاتولیک نیمی از اروپا را از دست داده بود. چرا طرح نوعی پرسش علمی می‌توانست خطرناک‌تر از کردارهای بدعت‌گذاران پروتستانی باشد؟ چرا «آموزه‌ی فیثاغورسی» حرکت زمین می‌توانست «انحرافی‌ترین ایده‌ی» قابل تصور باشد؟

به گمان من مشکل نظریه‌ی حرکت زمین با بدعت‌گذاران کافر اصول‌گرا رابطه داشت. دادگاه‌های برونو و گالیله را از جنبه‌ی تاریخی فراموش شده‌ای به یکدیگر ربط خواهم داد که همان باورهای کفرآمیز آئین فیثاغورس است. تاریخدانان می‌دانند که فیثاغورسی‌ها فرقه‌ی مذهبی توداری بودند و در عین حال هیچ سند تاریخی در دست نداریم که نشان دهد مسیحیان از باورهای در حال گسترش آن‌ها انتقاد کرده باشند. این دین باستانی چگونه به اخترشناسی راه یافت؟ و چگونه با مسیحیت زاویه پیدا کرد؟

تهدید فیثاغورسی چشمگیر است چون آشکارا در آثار بسیاری از

شخصیت‌های انقلاب کپرنیکی، از جمله کپرنیک، برونو، کپلر، و گالیله خودنمایی می‌کند. کتاب حاضر رویدادهای شناخته‌شده را با استفاده از رویدادهای دیگری توضیح خواهد داد که در اصل ناشناخته هستند.

آئین فیثاغورس به باورهای ضد مسیحیت شهره شد. این باورها عبارت بودند از روح‌هایی که به کالبدهای زیادی هجرت می‌کردند، غیب‌گویی، زمین‌های زیاد، خدایان زیاد، بی‌نهایت و ازلی بودن جهان هستی، و انکار یگانگی عیسی مسیح. «آموزه‌ی فیثاغورسی غلط» حرکت زمین که دادگاه تفتیش عقاید در دهه‌ی ۱۵۹۰ آن را نکوهش کرد، قرن‌ها با باورهای الحادی در آثار فلسفی، جادوگری، و دیوشناسی گره خورده بود.

عده‌ای از تاریخدان‌ها به استلزامات اتهام نظریه‌ی کپرنیکی به این که «فیثاغورسی» است، اشاره کرده‌اند. برای مثال، جول شاکلفورد در پایان مقاله‌ای که درباره‌ی برونو نوشته، می‌گوید:

رابطه‌ی نظریه‌ی کپرنیکی با کیهان‌شناسی باستانی آتش مرکزی فیثاغورس به این ختم نمی‌شد که نظریه‌ی خورشیدمرکزی قدیمی را کنار گذاشته بود. این نظریه بسیار مهم بود چون ایده‌های کفرآمیز مشترک دیگری چون باور فیثاغورسی به تناسخ ارواح نیز از آن برداشت می‌شد. آموزه‌هایی از این دست را ایتالیای پسا شورای ترنت بر نمی‌تابید.^[۶]

با وجود این، پژوهشگران تا همین اواخر متوجه چنین استلزاماتی نشده‌اند.^[۷] خواهیم دید که چنین ایده‌های کفرآمیزی در دادگاه مرگبار برونو در دهه‌ی ۱۵۹۰ نقش اساسی داشتند. بعدها دعوی دادگاه تفتیش عقاید علیه گالیله نیز شباهت چشمگیری به همین دعوی داشت.

بعضی از تاریخدان‌ها پژوهش‌های باارزشی انجام داده‌اند که درباره‌ی تاریخ قرن‌ها باور به زمین‌های زیاد است.^[۸] لیکن در درک دعوی دادگاه تفتیش عقاید علیه برونو و گالیله، باور به زمین‌های زیاد از اهمیت تازه‌ی شگفت‌انگیزی برخوردار است، زیرا باوری کفرآمیز است و جرم علیه خدا محسوب می‌شود.

فیثاغورس و کپرنیک

برای درک کشمکش‌های دوران روشنگری، لازم است در ابتدا تعدادی از

کشمکش‌های اولیه را پی‌گیری کنیم. متکلمان مسیحی آغازین چون هیپولیتوس، خروسوستوم، جروم، و آگوستین، مفاهیمی را بنا نهادند که متکلمان کاتولیک مدت‌ها بعد آن‌ها را به کار بردند. در دوران برونو و گالیله، این مفاهیم باستانی به دست فراموشی سپرده نشده بودند، بلکه داوری‌های اقتدارگرایانه‌ای بود که مفتشین و سانسورچیان کتاب‌ها به کار می‌بردند. از این رو الهیات باستان به طور مستقیم با کشمکش‌های بعدی رابطه دارد.

بنا بر تفاسیر اخیر، فیثاغورس در حدود سال ۵۷۰ قبل از میلاد در جزیره‌ی یونانی ساموس در دریای اژه به دنیا آمد و در ایتالیای جنوبی فیلسوف شد. اخترشناسان و تاریخدانان امروزی فیثاغورس را طلایه‌دار کپرنیک می‌دانند که در واقع نوعی اسطوره‌سازی است. هیچ سند قابل اعتمادی نیست که نشان دهد فیثاغورس اخترشناس یا حتی ریاضیدان بوده است.^[۹] امروزه بسیاری از کتاب‌های درسی دبیرستانی ادعا می‌کنند که فیثاغورس نخستین کسی بود قضیه‌ی فیثاغورس را ثابت کرد، قضیه‌ای که می‌گوید مجذور وتر هر مثلث قائم‌الزاویه‌ای با مجموع مجذور دو ضلع دیگر آن برابر است. با وجود این منابع باستانی این را نمی‌گویند. هیچ سندی نیافته‌ام که کسی در عهد عتیق گفته باشد فیثاغورس این قضیه را ثابت کرده است.

قدیمی‌ترین موردی که یافته‌ام از یک یا پنج قرن پس از مرگ فیثاغورس نبوده، بلکه در حدود دو هزار و پانصد سال پس از درگذشت وی است. در پژوهشی روی رساله‌ی عناصر اقلیدس که به سال ۱۵۵۷ منتشر شده است، مؤلف آن ژاک پلتیر درباره‌ی قضیه‌ی فیثاغورس می‌گوید که «گفته‌اند که فیثاغورس این قضیه را ثابت کرده است».^[۱۰] همین‌طور بسیاری از افسانه‌های دیگری از دست‌آوردهای ادعایی منتسب به فیثاغورس در گذر زمان پدیدار شده‌اند.

افزون بر این که هیچ نوشته‌ای از خود فیثاغورس به جای نمانده، رساله‌های موجود نویسندگان یونان باستان درباره‌ی ریاضیات یا اخترشناسی، افلاطون، ارسطو، ارشمیدس، آپولونیوس از اهالی پرگا و بسیاری دیگر، هیچ ادعایی نکرده‌اند که فیثاغورس در ریاضیات یا اخترشناسی کاری کرده باشد. نویسندگان باستانی زیادی از او یاد کرده‌اند، از جمله هراکلیتوس از اهالی افسوس، افلاطون، هروdot، هراکلیدس، و ایسوکراتس. از مجموع اشارات کوتاه مختلف آن‌ها

چنین برداشت می‌شود که فیثاغورس مردی دانا و رهبر مذهبی محبوبی بوده که می‌گفت روح انسان بارها، حتی در کالبد جانداران، حلول می‌کند. او پیروانش را چنان بار آورد که به شیوه‌ای نظام‌مند زندگی کنند، از جمله این که در غذا خوردن از بعضی چیزها چون حبوبات و حیوانات، دست‌کم از خوردن انواع خاصی از آن‌ها، پرهیز کنند. پیروانش آموزه‌های او را اصلاح کردند که گاهی به باورهای مخالف انجامید. ارسطو از «به اصطلاح فیثاغورسی‌ها» انتقاد کرد که می‌گفتند «زمین یکی از ستارگان است» و دور آتش مرکزی می‌گردد.^[۱۱] غیر از این، ما نمی‌بینیم که ارسطو درباره‌ی خود فیثاغورس ادعایی کرده باشد. فیثاغورس بیشتر به این معروف است که می‌گفت روح انسان می‌تواند بارها به دنیا بیاید، حتی در کالبدهای حیوانات. بنا بر بعضی از تفاسیر افسانه‌ای، فیثاغورس فرزند خدا، آپولو یا هرمس، بود.^[۱۲] گفته‌اند که روح فیثاغورس در اصل در کالبد آتالیدس به دنیا آمد و هرمس به وی این هدیه را عطا کرد که تجارب گذشته‌اش را به یاد بیاورد، حتی در زندگانی‌های آینده‌اش. روح وی در نباتات و حیوانات بازتولد یافت و حتی به دوزخ سفر کرد. او بعدها به ترتیب در افوربوس، هرموتیموس جنگجو، پیرهوس ماهیگیر، و دست‌آخر فیثاغورس تولدی دوباره یافت که کماکان زندگانی‌های پیشین‌اش را به یاد داشت.^[۱۳] به گفته‌ی اوید شاعر، فیثاغورس گاهی زمین را ترک می‌کرد و به ستارگان می‌رفت.^[۱۴]

متکلمان معروف مسیحی بیش از هزار سال فیثاغورسی‌ها را برای گناهان و کفرگویی‌های‌شان سرزنش کرده‌اند. آن‌ها شاکی بودند که فیثاغورس «ده‌ها هزار جادو و جنبل» به جای آورده است. بعضی از پیروان فیثاغورس گفته‌اند که او فرزند پدری خدایی و مادری انسانی بوده است. اگر چه عیسی مسیح تنها یک بار مرده و دوباره زنده شده بود، فیثاغورس بارها از مرگ نجات یافته بود. گویا روح او در کالبدهای دیگر بازتولد یافته بود. سنت هیپولیتوس از اهالی رم (در حدود ۲۳۶ سال قبل از میلاد می‌زیسته) از «اتحاد میان ارتداد و فلسفه‌ی فیثاغورسی» انتقاد کرد و «کفرگویی‌های بی‌شمار و نامحدود حواریون نه مسیح بلکه فیثاغورس» را نکوهش کرد.

کیهان‌شناسی فیثاغورس، مسیحیان را آزرده. فیثاغورسی‌ها می‌گفتند که ناحیه‌های جهنمی با کهکشان راه شیری آغاز می‌شوند و از آنجاست که روح‌ها

به زمین می‌افتند. دیگران می‌گفتند که روح آدمی از روح زمین می‌آید. به قول کتابی که شاید پلوتارک نوشته باشد، فیثاغورس می‌گفته «وقتی که جسم‌ها بمیرند، روح‌ها به روح زمین می‌پیوندند.»^[۱۵] دیگران می‌گفتند که زمین زنده است و از این روست که حرکت می‌کند. ستارگان و سیارات زمین‌های دیگری بودند. آن‌ها می‌گفتند که روح‌ها در این زمین‌های دیگر زندگی می‌کنند و شیطان‌هایی وجود دارند که در ماه زندگی می‌کنند. آن‌ها می‌گفتند که فیثاغورس از سیاره‌ی مشتری آمده و شیطانی است که در ماه زندگی کرده است.

هر چند عیسی مسیح قبل از این که دوباره زنده شود، به مدت کمتر از سه روز مرده بوده است، گویا فیثاغورس دو قرن را در جهنم سپری کرده و آنگاه به حیات برگشته است. دیوژن از ادعاهایی گفته است که فیثاغورس آپولوی خدا بوده که ۲۰۷ سال را در زیرزمین پشت سر گذاشته و مرگ همه‌ی مردانی را دیده است که در این مدت مرده‌اند: «او روح هسیود را دید که به ستونی بسته شده و دندان‌قروچه می‌رفت؛ و روح هومر را دید در حالی که ماری افعی به دورش پیچیده بود از درختی آویزان بود تا مجازات شود.» دیوژن می‌افزاید که افلاطون، خدای مرگ، تنها با فیثاغورسی‌ها غذا می‌خورد.^[۱۶] عده‌ای می‌گفتند که فیثاغورس ادعا می‌کرد که نه یک خدا بلکه خداهای زیادی وجود دارند.

مثل حواریون عیسی مسیح، گویا حواریون فیثاغورس نیز مرده را زنده می‌کردند و شیطاین را از خود می‌رانند. لیکن بر خلاف آن‌ها، عده‌ای از فیثاغورسی‌ها قادر بودند پس از مرگ به حیات بازگردند.

پدران کلیسا شاکی بودند که همه‌ی این حرف‌ها دیوانگی بی‌شرمانه و حافظ مسخره‌ترین دروغ‌ها و تقلیدهای شیطانی از معجزات عیسی مسیح بوده‌اند. سنت جان خروسوستوم گفته است که «این‌ها تله‌های شیطان هستند.» فیثاغورسی‌ها با استفاده از جادو و جنبل می‌خواستند طبیعت را به کنترل درآورند و توصیه‌های شیطاین را کسب کنند. مسیحیان شاکی بودند که فیثاغورسی‌ها خود را با خدا برابر می‌دانستند. یکی از پیروان فیثاغورس، به نام پروفیری، با تألیف پانزده کتاب علیه مسیحیان، مسیحیت را به باد انتقاد گرفته است. نخستین امپراتور مسیحی روم، این کتاب‌ها را ممنوعه اعلام کرد. سانسور شدیدی اعمال شد و مسیحیان توهین‌آمیزترین آثار فیثاغورسیان را منع و سوزاندند تا آنجا که

فقط نقل و قول‌های پراکنده‌ای از آن‌ها به جای ماند.

پورفیری، برای انتقادهای تاریخی تندش، یکی از بزرگترین دشمنان مسیحیت شناخته شد. نام او با کفران مترادف گشت. بعدها سنت آگوستین گفت که پورفیری از مسیح نفرت داشت و از «سرسخت‌ترین دشمنان» مسیحیان بود. آگوستین از فیثاغورس به عنوان یکی از احضارکنندگان ارواح انتقاد کرد که می‌کوشید تا با تماس با مردگان، یا شیاطینی که تظاهر می‌کردند خدایانی هستند، آینده را پیشگویی کند.

مسیحیان طی قرون «آموزه‌های مسموم‌کننده» و فریبکاری‌های «شیطانی» فیثاغورسیان را رد کرده و به آن‌ها ناسزا گفته‌اند. مسیحیان اعلام کرده‌اند که «فلاسفه، سردمداران ملحدان هستند.»^[۱۷]

در سال ۱۲۴۴، توماس آکوئیناس به فرقه‌ی دومینیکن پیوست که آن زمان تأسیس شده بود تا انجیل را موعظه کند و با ارتداد درآویزد. توماس آکوئیناس در نهایت از تفاسیر جامعی که در الهیات و بر کتاب‌های مقدس و نیز بر آثار ارسطو نوشت به شهرت رسید. عقاید توماس چنان مقتدرانه بودند که نه تنها نزد دومینیکن‌ها بلکه نزد فرقه‌های دیگر کاتولیکی چون یسوعی‌ها نیز که در سال ۱۵۴۰ بنیاد نهاده شد، از بالاترین احترام برخوردار بودند. از این رو داوری‌های وی درباره‌ی مباحث فیثاغورسی‌ها مناسبت ویژه‌ای دارند.

پنجمین گردهمایی یسوعی‌ها در سال ۱۵۹۴ قواعدی را صادر کرد که از الهیون و متکلمان‌شان می‌خواست از سنت توماس پیروی کنند. یسوعی‌ها توضیح دادند که:

با رأی اکثریت نمایندگان، دستور داده می‌شود همه‌ی اساتید ما از آموزه‌های سنت توماس پیروی کنند... معلمان ما در علم کلام باید از آموزه‌های سنت توماس پیروی کنند. تنها کسانی به مناصب الهیاتی ارتقاء می‌یابند که به سنت توماس نظر مثبت دارند. کسانی که درک درستی از او ندارند، یا با او موافق نیستند، باید از مقام معلمی پائین کشیده شوند.

قواعد آن‌ها هشدار می‌داد که اساتید الهیات «نباید خود و شاگردان‌شان به هیچ مکتب فلسفی تعلق خاطر داشته باشند.»^[۱۸] حال، توماس درباره‌ی باورهای فیثاغورس چه می‌گفت؟

توماس از سال ۱۲۶۵ تا سال ۱۲۷۴ روی رساله‌اش با عنوان مدخل الهیات کار کرد. در میان بسیاری مباحث، به فیثاغورس نیز پرداخت. توماس شاکی بود که فیثاغورس عدد «یک» را موجودیت تقسیم‌ناپذیری می‌داند و از آنجا که اعداد از واحدها تشکیل شده‌اند، فیثاغورس بر این باور است که اعداد جوهری زیربنایی همه چیز هستند.^[۱۹] در واقع توماس با نقل قول از ارسطو استدلال می‌کرد فیثاغورسی‌ها بر این باور بودند که اعداد ریشه‌ی همه‌ی چیزها هستند. با وجود این، توماس چنین ایده‌ای را به خود فیثاغورس نسبت می‌داد.

توماس ایده‌ی هستی زمین‌های زیاد را نیز منکر می‌شد. او نیز مثل هیپولیتوس این ادعای غلط را به کسانی نسبت می‌داد که به خرد نظم‌دهنده‌ی خداوند اعتنایی نداشتند. توماس می‌گفت «کسانی که هستی زمین‌های زیاد را قبول دارند، نه به خرد مقدر، بلکه به شانس اعتقاد دارند، مثل دموکریتوس که می‌گفت این زمین و بی‌نهایت زمین دیگر از تجمع اتم‌ها به وجود آمده‌اند.»^[۲۰] توماس با نقل قول از رساله‌ی در باب روح ارسطو، این ادعا را منکر می‌شود که روح آدمی می‌تواند از کالبدی به کالبدی دیگر برود. ارسطو گفته بود که فیثاغورسی‌ها درباره‌ی مهاجرت ارواح‌ها اشتباه کرده‌اند، لیکن توماس آن را به خود فیثاغورس نسبت می‌داد. توماس در مقاله‌ای با عنوان «آیا آتش جهنم زیرزمین است» نوشت:

فیثاغورس به درستی محل مجازات را در کره‌ی آتش در نظر گرفت و آن را در وسط کل دنیا دانست و مثل ارسطو (در رساله‌ی در باب آسمان‌ها و زمین، ج ۲) آن را زندان سیاره‌ی مشتری نامید. لیکن، احوط آن است که با کتاب مقدس همراه بود که گفت زیر زمین است.^[۲۱]

توماس، بار دیگر، بعضی از باورهای منتسب به فیثاغورسی‌ها را به خود فیثاغورس نسبت می‌دهد.

گرچه مردان خردمند یونان باستان بسی مشهورند، از دیدگاه بسیاری از مسیحیان هرگز نمی‌توان آن‌ها را با پدران کلیسا، قدیسین، یا کشیشان متدین مقایسه کرد، به این دلیل که به نظر می‌رسد فلاسفه‌ی یونانی اساساً از حقایق مهم دینی ناآگاه بوده و خیال‌پردازی‌های انحرافی‌شان را برآورده کرده‌اند. برای مثال، در کتاب دوزخ دانتی که پس از سال ۱۳۱۵ تکمیل شد، وی در میان ساکنان

«نخستین حلقه‌ی جهنم» از اوفئوس، دموکریتوس، امپدوکلس، آناکساگوراس، افلاطون، اُوید، و ویرژیل نام می‌برد. دانته ذکری از فیثاغورس عارف به میان نمی‌آورد که الحق می‌توانست در این جرگه جای داشته باشد. در اثر جداگانه‌ای که دانته همزمان منتشر کرد، می‌نویسد «فیثاغورس و پیروانش گفته‌اند که زمین یکی از ستارگان است.» لیکن دانته اضافه می‌کند که ارسطوی «بلندآوازه» این نظر را مردود شمرده است.^[۲۲]

طی قرون انتقادهای مسیحیان علیه فیثاغورس با انتقادهایی علیه حامیان وی تکمیل شده است. آپولونیوس از اهالی تایانا، آینده‌گو و جن‌گیر معروف، بارها برای اجرای مراسم جن‌گیری و زنده کردن یک مرد و یک عروس مرده سرزنش شده است. نایسفورو کالستوس و پیکو دلا میراندولا علیه غیب‌گویی برهان آورده‌اند و آپولونیوس را برای جادوگری شیطانی‌اش در تقلید معجزات عیسی مسیح نکوهش کرده‌اند. پورفیری که به خدایان زیاد اعتقاد داشت، از فیثاغورس به عنوان اَبَر‌مردی الهی و اخلاقی تقدیر کرده و او را فراتر از هر کس دیگر دانسته است. پورفیری در یکی از آثار آغازین‌اش ادعا کرده است که خدای خورشید، آپولو، «با گفتن این که به جای مسیحیان، یهودیان خدا را تشخیص داده‌اند، از فساد درمان‌ناپذیر مسیحیان پرده برداشته است.»^[۲۳]

با وجود این، کلیسای کاتولیک همیشه با فرهنگ بت‌پرستی مخالفت نکرد. پترارک، شاعر ایتالیایی، در دهه‌ی ۱۳۳۰ اشتیاق به فرهنگ‌های کلاسیک یونان و رم باستانی را دوباره زنده کرد. او پی برد که به جای مطالعه‌ی امور آسمانی یا دنیوی، باید درباره‌ی خود انسان‌ها عمیقانه به تفکر پرداخت. او برهان آورد که مطالعه‌ی غیردینی سرشت آدمی باید با رابطه‌ی اصیل مسیحیان با خدا سازگار باشد. آثار پترارک الهام‌بخش مسیحیان شد تا در آنچه به رنسانس انسان‌گرایی معروف شد شرکت کنند. این شد که کلیسا و پیروانش راه‌هایی را جستجو کردند تا جنبه‌های خاصی از فلسفه‌ی یونان باستان را در فرهنگ مسیحی یا حتی الهیات وارد کنند. انجام چنین کاری آسان نبود، چون بیشتر مواقع ایده‌های بت‌پرستی باستان با اصول اعتقادی مسیحیت به گونه‌ای که از دیرباز تفسیر می‌شد، آشکارا در تضاد بود.

در نهایت فرهنگ انسان‌گرایی بر کشورها و پادشاهی‌های اروپایی حاکم شد

که به لحاظ بنیادی هم‌چنان مسیحی بودند. در این فضای تازه‌ی روشنفکری، دادگاه‌های کفرستیز رفته رفته به نرمی گراییدند و در برابر بحث و گفتگو دربار‌های مذهب و موضوعات فلسفی انعطاف‌پذیری بیشتری به خرج دادند. در دهه‌ی ۱۴۸۰ آثار مارسیلیو فیچینو، کشیش کاتولیک، به ویژه ترجمه‌ها و تفاسیر وی از آثار افلاطون و «هرمس سه‌بار بزرگ» افسانه‌ای، به مقدار زیادی بر انسان‌گرایان و کلیسای کاتولیک تأثیر گذاشت. فیچینو حتی با استفاده از فلسفه‌ی فیثاغورسیان و افلاطون کوشید تا آموزه‌های کتاب مقدس و الهیات مسیحیت را شفاف‌سازی و تلطیف کند.

با وجود این، در دهه‌ی ۱۵۲۰ اوضاع دستخوش تغییرات بنیادینی شد. در پی تلاش‌های لوتر و کالوین برای اصلاح مسیحیت در اروپای شمالی، کلیسای کاتولیک رُم در برابر باورهای ناراستین به طور فزاینده‌ای جبهه گرفت. در سال ۱۵۲۰ پاپ لئوی دهم علیه مارتین لوتر حکم صادر کرد. پاپ نوشته‌های الحادی لوتر را محکوم کرد و او را کسی دانست که «پدر دروغ‌گویان [شیطان] ذهن‌اش را کور کرده است.» پاپ با گفتن این که «پورفیری جدیدی ظهور کرده است» لوتر را سرزنش کرد. از اینجا پیداست که پورفیری در آغاز دوران جنبش اصلاحات پروتستانی برای مسیحیان نقش به شدت خصمانه‌ای داشته است.

در این اثنا، نیکولاس کپرنیک سی و هفت ساله در سال ۱۵۱۰ متولی کلیسای شهر فرومبورگ در لهستان شد. او در خلوت رساله‌ی تفسیر کوتاه را نوشت. این رساله شرح نظریه‌ی کپرنیک بود که می‌گفت خورشید، سیارات، و ستارگان زمین را دور نمی‌زنند. کپرنیک در عوض استدلال می‌کرد که خورشید مرکز حرکت‌های سیاره‌ای است و زمین یکی از این سیارات است. عده‌ای از دوستان‌اش، از جمله کاردینال کاپوا و اسقف کالم، او را تشویق کردند که آن را منتشر کند، اما زیر بار نرفت. چرا؟ او تا سه دهه بعد رساله‌اش را منتشر نکرد تا این که رساله‌ی در باب گردش کرات آسمانی را آماده‌ی چاپ کرد. بر آن شد تا این رساله را به پاپ پل سوم تقدیم کند و به پاپ بگوید که چه بهتر که «مثل فیثاغورسی‌ها و عده‌ی خاص دیگری عمل کنیم که اسرار فلسفه را تنها به خویشاوندان و دوستان‌شان انتقال می‌دادند، آن هم نه به شکل نوشتاری بلکه به شکل گفتاری که از نامه‌ی لیسیس به هیپارکوس پیداست.» کپرنیک در این پیشگفتار فرصت را غنیمت دانسته و از